**عنوان مقاله**: راهي به سوي توسعه: دولت كارآمد و مقتدر

**مولف**: حسين عظيمي

**منبع**: ‌

**یادداشت**: ‌

گفت‌و‌گوي منتشر نشده با دكتر حسين عظيمي

راهي به سوي توسعه؛ دولت كارآمد و مقتدر

علي دهقان ‌ آرش حسن نيا

دولت، حكومت، قدرت، توسعه، توسعه اقتصادي، فرآيند فرهنگ همزيستي انديشه‌ها، ... و بسياري ديگر از واژه‌ها و مفاهيم، هميشه جزو دغدغه‌هاي بزرگ و كوچك كساني بوده است كه شايد گناه آنان سعي براي چاره‌جويي و عبور از بن‌بست عقب‌ماندگي در جوامع توسعه‌نيافته بوده است.

اقتدار يا كارآمدي حكومت‌هايي كه مديريت روند توسعه كشورها را برعهده دارند، نيز از همان دست دغدغه‌هايي است كه نظريه‌پردازان توسعه را با خود درگير كرده است.

اين دغدغه ما را واداشت تا در روزهايي از پاييز ۸۰ نسبت دولت و توسعه را با نظريه‌پرداز توسعه ايران‌ دكتر حسين عظيمي‌ به بحث بنشينيم، اين گفت وگو به دلايل مختلفي در آن زمان مجال چاپ و انتشار نيافت تا به امروز كه او چشمان خود را به روي زندگي بسته است!

استاد مي‌گفت: «هيچ چيز به اندازه اين كه باور كنيم «انسان موجودي زنده است و فكر مي‌كند» در ايجاد توسعه نقش ندارد. بايد بپذيريم كه اگر او آزاد باشد قله توسعه را فتح مي‌كند».

آن روز حسين عظيمي حال و هواي غريبي داشت وقتي او را در گوشه‌اي از واحد علوم و تحقيقات دانشگاه آزاد اسلامي ملاقات كرديم داشت براي تعدادي از دانشجويان خود از الگوهاي مدرن اقتصادي ايران در سال‌هاي ۲۹ تا ۳۲ سخن مي‌گفت. پرسش‌هايمان را طرح كرديم. لبخندي آرام به چهره او نقش بست و با حالتي خاص گفت: اي كاش حالا ديگر اين بحث «دولت سالار» يا «دولت مدرن» متوقف مي‌شد، به واقعيت نزديك مي‌شديم و شروع به كار مي‌كرديم.

عظيمي از دولتي مقتدر سخن گفت كه حضوري بسيار علمي در مناسبات اقتصادي دارد و كارآيي روابط اقتصادي را تا سطح دستيابي به توسعه كامل افزايش مي‌دهد. او چنين دولتي را پيش‌زمينه حركت به سمت توسعه معرفي كرد.

حالا كه اين مصاحبه را مي‌خوانيم چند روزي است كه «مرگ» او را به «غنيمت» گرفته است. اما انديشه‌هاي او هنوز هم زنده هستند. براي او بدرود نمي‌فرستيم چون به آنچه فكر مي‌كرد تصوير بزرگي از زندگي را به نمايش مي‌گذارد. پس درود، عظيمي اقتصاد ايران .

\* \* \*

**شايد بهتر باشد بحث را اين گونه آغاز كنيم، امروز در ميان نظريه‌هاي مختلف و مكاتب متعدد فكري كه الگوهايي را براي دستيابي به توسعه ترسيم مي‌كنند بين حكومت و يا به عبارتي هرم مركزي قدرت با مسائل اقتصادي رابطه تنگاتنگي قائلند، به نحوي كه معتقدند براي حل معضلات اقتصادي نظير كمبود سرانه توليد و يا عدم اشتغال مناسب بايد به موشكافي نهادهاي اصلي جامعه مخصوصاً حكومت پرداخت. شما اين رابطه را چگونه تعريف مي‌كنيد؟**

اين يك واقعيت است. امروز ارتباط حكومت و اقتصاد و تأثيري كه شاخص‌هاي اقتصادي از كنش‌هاي حكومتي مي‌گيرند در تجزيه و تحليل‌هاي اقتصادي نقش بسيار مؤثري دارند.

در علم اقتصاد مهمترين متغيري كه وجود دارد «توليد سرانه» است. هم اكنون به اثبات رسيده كشورهايي كه از توليد سرانه بالايي برخوردارند به نحوي در سال‌هاي دور اين شعار را كه توسعه به يك نظام سياسي مدرن نياز دارد، عملي كرده‌اند. در ايران ارقام توليد سرانه كشور نشان مي‌دهد كه اين متغير در فاصله سال‌هاي ۵۶ تا ۷۹ به قيمت ثابت حدود ۳۰ درصد كاهش يافته است. حال بايد پرسيد كه دلايل اين كاهش افت توليد سرانه آيا كم‌كاري عوامل توليد است يا عدم استفاده بهينه از منابع موجب چنين اتفاقي شده است. به نظر مي‌رسد تحليل واقعي افت توليد سرانه در ايران بتواند به وضوح نامتوازن بودن ترازوي نظام سياسي با روند پيشرفت توسعه اقتصادي را نشان دهد.

هم اكنون كشور سوئيس با چهل هزار دلار بيشترين رقم توليد سرانه را در ميان كشورهاي جهان به خود اختصاص داده است. پس از سوئيس، ژاپن، آمريكا و ديگر كشورهاي صنعتي در رده‌هاي بعدي قرار دارند. اين در حالي است كه اين شاخص براي ايران فقط هزار و سيصد دلار است. اگر چهل هزار دلار توليد سرانه كشور سوئيس را براي خانوار ۵ نفره به صورت ماهانه تبديل به ريال كنيم (هر دلار معادل هشتصد تومان) رقمي حدود سيزده و نيم ميليون تومان در ماه خواهد شد. اين رقم متوسط مبلغي است كه يك خانوار سوئيسي از محل توليد، براي زندگي دراختيار خواهد داشت. در حالي كه همين متغير بري يك خانوار ۵ نفره ايراني فقط سيصد هزار تومان خواهد شد. به اين معني كه يك خانوار ۵ نفره سوئيسي در ماه، ۳۹ برابر يك خانوار ايراني توليد سرانه در اختيار خواهد داشت. علي رغم بالا بودن رقم توليد سرانه سوئيس اين كشور از نظر منابع جزو فقيرترين كشورها قلمداد مي‌شود. اما فاصله توليد سرانه اين كشور با كشوري نظير ايران كه بكرترين منابع طبيعي را در اختيار دارد غيرقابل باور است.

از طرف ديگر ما متأسفانه مباحث و ايده‌هايي را از علم اقتصاد گرفته ولي مباني آن را درك نكرده‌ايم و به طور دائم اين بحث‌ها و اين مباني را به ايدئولوژي تبديل مي‌كنيم. در نهايت نيز به نقد، انتقاد و مجادله با يكديگر مي‌پردازيم. به عنوان مثال، در باب توليد سرانه من بارها و در جاهاي مختلف گفته‌ام كه بازار آزاد و ارتباط آزاد، مطلوب هر اقتصادداني است ولي اين امر بسترها و شرايط خاصي را مي‌طلبد. در مورد مبادلات خارجي هم در صورتي بازار آزاد كمك مي‌كند كه تراز تجاري تقريباً برقرار شود. ايران هر سال ۳ الي ۴ ميليارد دلار صادرات غيرنفتي و حدود ۱۷ الي ۱۸ ميليارد دلار واردات دارد. از اين رو با چهارده ميليارد دلار كسري نهادينه شده تجارت خارجي مواجه است.

اين ارقام نشان مي‌دهد كه سالانه سه ميليون شغل از ايران به خارج صادر مي‌شود به اين دليل كه واردات به مصرف در داخل، توليد در خارج و شغل در خارج و صادرات نيز بالعكس به شكل توليد در داخل، شغل در داخل و مصرف در خارج كشور معنا مي‌شود. در صورت تراز بين صادرات و واردات است كه مي‌توان گفت ايجاد شغل دو طرفه بوده است. در ايران با دركي فلج از اين معاني و عدم ايجاد زيربناهاي موجود مي‌خواهيم گام‌هاي بزرگ هم برداريم. وجود اين مشكلات بيش از هر چيز ديگري متوازن كردن رابطه حكومت با توسعه را گوشزد مي‌كند؛ آن هم نه فقط در حد و حدود شعارهاي الوان. بايد اين واقعيت را پذيرفت كه بين نهادهاي اصلي جامعه و در رأس آنها حكومت با توسعه رابطه‌اي مستقيم وجود دارد.

**اين حكومت يا نظم سياسي كه از آن سخن گفتيد داراي چه ويژگي‌هايي است يا به عبارتي حكومتي را كه با توسعه رابطه مستقيم دارد چگونه تعريف و تحليل مي‌كنيد؟**

حكومت بايد داراي شش ويژگي باشد. اين ويژگي‌ها در واقع شش رأس يك شش‌ ضلعي هستند. به عبارت ديگر اگر بخواهيم حكومتي داشته باشيم كه از ديد نظري بتواند توسعه را سامان دهد، بايد شش مؤلفه ثبات ساختاري، ماهيت توسعه‌اي، شايستگي اجرايي، نقش‌پذيري علمي، پاسخگويي مدني و جايگاه مناسب بين‌المللي را درون خود پرورش دهد.

**در واقع اين عناصر مشروعيت حكومت را براي رسيدن به توسعه عينيت مي‌بخشد؟**

مي‌توان اين گونه تحليل كرد، اما مشروعيت ابتدايي‌ترين مؤلفه‌اي است كه حكومت بايد به آن دست يابد و سپس در مسير توسعه قدم بگذارد.

**لطفاً بيشتر توضيح دهيد.**

ببينيد! در بحث ثبات ساختاري به عنوان نخستين آيتم اين مبحث، تنها مشروعيت حكومت مطرح است. در طول تاريخ حكومت‌ها همواره ادعاي تسلط بر منابع و انسان‌ها را داشته‌اند. يعني حكومت‌ها معتقد به درك بهتر و تخصيص مناسب‌تر منابع نسبت به افراد ديگر هستند كه اين به معناي تسلط حكومت‌ها بر منابع انساني و غيرانساني جامعه است. از ديدگاه فلسفه حكومت و در بحث مشروعيت آن، حكومت بايد مباني نظري داشته و اين مباني نظري براي اكثريت جامعه قانع‌كننده باشد. پس از اين مرحله حكومت‌ها بايد قادر به ارائه يك سري خدمات اصلي نظير امنيت، دفاع، خدمات اوليه اقتصادي و... باشند.

در كنار اين موارد اين موضوع را نيز نبايد ناديده گرفت كه حكومت‌ها بايد در جهت اثبات مشروعيت خود داراي فيلسوفاني باشند. يعني افرادي كه داراي ذهن فعال، فلسفه و جهان‌بيني مشخص و همچنين آگاه به شرايط جهان امروز و انديشه‌هاي حاكم در آن هستند. در كنار اين فيلسوفان نيز بايد سياستمداران و مديران اجرايي وجود داشته باشند. مديراني كه شايسته سمت خود هستند و صلاحيت آنان زمينه رشد آنها را فراهم آورده باشد. تركيب فيلسوفان و سياستمداران در واقع يك تيم متشكل از مردمان دانشمند و مردمان اهل سياست را به وجود مي‌آورد. اگر زماني بين اين دو قشر شكافي ايجاد شود حكومت به راحتي به ثبات نخواهد رسيد.

دومين ويژگي حكومت ماهيت توسعه‌اي آن است. حكومت‌ها در صورتي مي‌توانند در فرآيند توسعه قرار گيرند كه پس از برخورداري از ثبات ساختاري داراي ماهيت توسعه‌اي باشند. يعني درواقع پس از اخذ مشروعيت كه عبارت از تشكل مديران و دانشمندان است حكومت به ماهيت توسعه‌اي مي‌رسد و به اين ترتيب با اخذ ويژگي‌هاي ديگر دايره توسعه را تكميل مي‌كند.

**ماهيت توسعه‌اي را چگونه تعريف مي‌كنيد؟**

حكومت‌ها از نظر اجتماعي بايد خود را به دو قشر متكي كنند. اين دو قشر عبارتند از كارآفرينان صنعتي و متخصصان. درواقع از اين منظر حكومت‌هايي مي‌توانند داراي ماهيت توسعه‌اي باشند كه در نهايت مبناي اجتماعي خود را براساس تركيب اين دو قشر شكل داده باشند. يعني ضمن اين كه حكومت در خدمت تمام اقشار جامعه است بايد استخوان‌بندي خود را روي كارآفرين صنعتي و متخصص محكم كند. تجربه كشورهاي جنوب شرقي آسيا و كره نيز مؤيد اين مطلب است.

**در مورد چهار ويژگي ديگر تعريفي ارائه نكرديد.**

پس از ماهيت توسعه‌اي، شايستگي اجرايي ويژگي ديگري است كه حكومت‌هاي مدرن بايد به آن مجهز باشند. مطابقت با موازين فني و علمي و همچنين سلامت دستگاه اداري شايستگي اجرايي هر حكومتي را تضمين مي‌كنند. در اين ميان سلامت دستگاه اداري و نبود فساد در ارگانيزم اداري همواره موردنظر بسياري از كارشناسان جهاني بوده است به نحوي كه تا به حال نيز براي گريز از يك نظام بوروكراسي فاسد راه‌حل‌هاي بسياري ارائه شده است. در اين مبحث بايد اين موضوع را در نظر گرفت كه بجز مواردي معدود الگوي رفتاري افراد براساس حداكثركردن سود شخصي شكل گرفته اين اصل خطري بزرگ براي سلامت دستگاه اداري است. اما در برخي از كشورها توانسته اند با تكيه بر الگوي شايستگي اجرايي تا حدي ضريب فساد بوروكراسي را كاهش دهند. به عنوان مثال در كشوري مانند ژاپن تنها درصد كمي از افراد تحصيلكرده براي جذب در ساختار اداري انتخاب مي‌شوند، چون سيستم اداري يك ساختار بسيار با ارزش اجتماعي تلقي مي‌شود به نحوي كه كار در اين سيستم يك افتخار است. در چنين ساختاري به هيچ وجه تلاشي در جهت تغيير الگوي رفتاري اشخاص صورت نمي‌گيرد. بلكه حتي همان افراد معدودي كه به درون ساختار اداري راه مي‌يابند با جديت منافع شخصي خود را دنبال مي‌كنند اما از ابتدا اين نظام با ارزش اجتماعي به گونه‌اي براساس مفاهيم مدرن مديريتي و الگوهاي واقعي شكل مي‌گيرد كه افراد براي تأمين منافع خود مجبورند كه با سلامت درون نظام اداري زندگي كنند. منتهي در كنار سيستم اداري ارگان هاي حسابرسي و قضايي قوي و كارآيي نيز وجود دارند كه اين واحدها نيز مطابق ديگر الگوهاي اداري اجتماعي سلامت خود را براساس منافع افراد تعريف كرده‌اند. به اين معنا كه كاركنان براي تأمين منافع خود چاره‌اي جز ارتقاي سلامت نظام اداري ندارند.

چهارمين ويژگي حكومت نقش‌پذيري علمي است، براساس اين ويژگي و طبق مباني نظري بايد بررسي شود كه در تمامي مراحل مختلف توسعه، دولت‌ها چه نقش‌هايي را تقبل كنند، چه نقش‌هايي را براي خود حذف و چه نقش‌هايي را به ديگران واگذار كنند. يكي ديگر از ويژگي‌هاي حكومت پاسخگويي مدني است. براساس اين ويژگي وجود سازمان‌ها و مراكزي درون حكومت ضروري است. از اين رو وجود تشكل‌ها، سازمان‌هاي مستقل، تشكل‌هاي حرفه‌اي، تشكل‌هاي علمي و تشكل‌هاي سياسي جهت امكان‌پذير شدن پاسخگويي مدني در ساختار يك حكومت امري بسيار ضروري است. آخرين ويژگي كه براي يك حكومت توسعه‌مدار برمي‌شمارند جايگاه مناسب بين‌المللي است اين مسأله با توجه به بحث جهاني شدن، نظم جهاني و آرايش قدرت‌هاي مختلف امروز از اهميت ويژه‌اي برخوردار است. به همين دليل حكومت‌ها براي تسهيل مسير توسعه بايد سياست‌هاي ديپلماتيك معقولي را اتخاذ كنند.

اين ويژگي‌ها بيانگر رابطه ميان حكومت و توسعه هستند. در واقع به مثابه ترازويي عمل مي‌كنند كه حكومت و توسعه را در يك حالت تساوي قرار مي‌دهند. جامعه‌اي مي‌تواند در فرآيند توسعه اقتصادي توفيق يابد كه نظام سياسي آن از درون به چنين ويژگي‌هايي دست يافته باشد. به عبارتي براي دستيابي به توسعه پيش شرط نخست اين است كه بايد نظام سياسي و حكومتي، شكل خاص و ويژه‌اي داشته باشد و فاصله آن با شش عنصر فوق نيز زياد نباشد.

**شايد براي نخستين بار در اقتصاد، مكتب كلاسيك بود كه لازمه ايجاد توسعه را وجود نظام سياسي دانست كه مانعي براي انحصار و متولي نظم، امنيت و ثبات باشد. آنها مي‌گفتند چنين حكومتي الزاماً اقتصاد توسعه يافته‌اي را با خود به همراه مي‌آورد. پس از كلاسيك‌ها در دوران معاصر انديشه‌هاي كينزي به وجود آمد كه بر اين اعتقاد بودند كه دولت با كنترل و سنجش تقاضاي مردم بايد حضور ويژه‌اي در اقتصاد داشته باشد. نظريات متأخرين نيز انسان‌باوري به معناي پذيرش اصالت انسان را اصلي‌ترين ركن توسعه مي‌دانند. در حال حاضر حداقل در مباني تئوريك هيچ انديشه‌اي حتي تفكرات ماركسيستي وجود ندارد كه معتقد به اقتصاد دولت سالار باشد ولي در عمل هنوز مشاهده مي‌شود كه در برخي از كشورهاي در حال توسعه دولت‌هاي بسيار بزرگي وجود دارند. حال در اينجا اين سؤال مطرح است كه آيا توسعه اقتصادي جوامع در حال توسعه در سايه حكومت‌هاي دولت سالار امكان‌پذير است؟**

براي پاسخ به اين پرسش ابتدا بايد ميان حكومت‌هاي مقتدر، متمركز و حكومت‌هاي دولت‌سالار تمايز قائل شد. در بحث‌هاي مرسوم اين تمايز به اندازه كفايت مورد توجه قرار نمي‌گيرد هرچند مبين مسأله اساسي و تضمين‌كننده است. در مورد «دولت‌سالاري» و «اقتدار حكومتي» بايد به دو نكته جداي از يكديگر توجه كرد. نكته نخست اين است كه دولت خود را مجاز به دخالت در چه حوزه‌هايي از مسائل جامعه مي‌داند. نكته دوم اين است كه استفاده از كدام شيوه‌ها را براي دخالت اداره جامعه مجاز مي‌شمارد و نكته ديگر اين كه اين دخالت‌ها (فارغ از حوزه پوشش و يا شيوه دخالت) با چه درجه‌اي از كارآيي صورت مي‌گيرد؟ توجه به سه نكته فوق و جدا كردن آنها از يكديگر در بحث دولت و ساختار سياسي بسيار اساسي است. زماني كه صحبت از ساختارهاي سياسي «دولت سالار» مي‌شود مراد آن است كه دولت و حكومت حوزه دخالت خود را بسيار وسيع مي‌گيرد و استفاده از هر شيوه‌اي را نيز كه در دسترس باشد، براي دخالت در جامعه مجاز مي‌شمارد. چنين دولت‌هايي خود را براي دخالت درهمه حوزه‌ها صاحب حق مي‌دانند. در اين ساختارها فرد انساني به عنوان مخلوق يگانه مورد توجه قرار نمي‌گيرد اين كليت اجتماعي و آن هم نحوه‌اي خاص از اين كليت است. پس تمام افراد مي‌توانند فداي اين كل و يا اين كليت مبهم و ناشناخته شوند. اينها الزاماً حكومت‌هاي مقتدر نيستند چرا كه اقتدار حكومت بستگي به درجه كارآيي دخالت‌هايش دارد و نه اين كه به «كل‌گرايي» و «جامع‌گرايي» نگرش دولتي وابستگي داشته باشد.

**در واقع حكومت‌هاي غيردولت‌سالار آن دسته از نظام‌هاي سياسي هستند كه قبل از قائل شدن اصالت براي كل جامعه به اصالت تك‌تك انسان‌هاي جامعه مي‌انديشند و حكومت‌هاي دولت‌سالار نيز درمقابل هويت يگانه فردانساني ايستاده‌اند. در اين فرآيند حكومت‌هاي مقتدر چگونه تعريف مي‌شوند؟ تا به امروز حكومت‌هايي كه داراي قدرت بودند هر كدام به نحوي يك نوع از اقتدار را به نمايش گذاشتند اما همه آنها دخالتي مستقيم در امر توسعه و بسط الگوهاي اقتصادي داشته‌اند.**

بله اين درست است. حكومت‌هاي دولت‌سالار اصالت انساني را باور ندارند و حكومت‌هاي غيردولت‌سالار درست درمقابل آنها قرار دارند و براي آزادي فرد اصالت ويژه‌اي قائلند. اما دولت مقتدر آن نوع از نظام سياسي است كه تنها در حوزه‌اي دخالت مي‌كند كه تأثير مؤثر و كارساز داشته باشد. پس معيار اقتدار كارآيي است در حالي كه معيار دولت‌سالاري پوشش دخالتي و عدم رعايت اصالت فرد انساني است.

**حد و مرز دخالت در حوزه‌هاي اقتصادي چگونه مشخص مي‌شود؟**

حد و مرز دخالت دولت در اقتصاد را تحليل‌هاي علمي به ما نشان مي‌دهد. وقتي صحبت از گذر از توسعه‌نيافتگي به توسعه‌يافتگي مي‌شود بايد ديد علم چه مي‌گويد. در اين مورد براساس تئوري‌هاي موجود توسعه، چند مسير براي توسعه مشخص شده است. يكي همان مسير «طبيعي»، به معني مسيري است كه جوامع قبلي از آن گذر كرده‌اند. اين مسير را ديگر امروز نمي‌توان انتخاب و از آن عبور كرد. مسير ديگر مسير برنامه‌ريزي شده توسعه است. براي برخي افراد مشكل از همين جا آغاز مي‌شود. چون به محض اين كه سخني از لزوم برنامه‌ريزي به ميان مي‌آيد تصور مي‌كنند برنامه‌ريزي يعني تكليف براي مردم. پس فكر مي‌كنند كه حكومت بايد دولت‌سالار شود تا توسعه اتفاق بيفتد. يعني دولت بايد براي توسعه و براي مردم تعيين تكليف كند. اين نگرش اساساً و از بنيان غيرعلمي و اشتباه است. نبايد فراموش كرد كه برنامه‌ريزي يك برنامه علمي و يك فعاليت هماهنگ‌كننده است. برنامه‌ريزي براي توسعه به اين معناست كه بايد كارها را براساس پيش‌بيني‌هاي علمي و به صورتي هماهنگ پيش برد. لذا اگر تكليفي تعيين مي‌شود مانند تكليفي است كه يك پزشك براي مريض تعيين مي‌كند و نهايتاً مريض با اراده خود مي‌پذيرد يا نمي‌پذيرد كه آن نسخه را عمل كند. پس بايد سراغ علم تحول اجتماعي (يعني مباحث توسعه، جامعه شناسي، سياست، فرهنگ‌شناسي و...) رفت و ديد در اين علوم چه حوزه‌هايي را حوزه دخالت دولت مي‌شمارند و چه شيوه‌هايي را شيوه‌هاي مجاز دخالت دولتي مي‌دانند و اگر كار علمي شود آن وقت اين نوع دخالت‌ها مجاز خواهد بود. مثلاً در بحث توسعه اقتصادي مي‌دانيم كه يك جامعه براي توسعه نيازمند زيربناهاي ارتباطي است. بايد مشخص كرد كه دولت و يا بخش غيردولتي تا چه اندازه توان ايجاد سريع اين زيربناها را دارند و تا چه اندازه مي‌توانند وارد عمل شوند. معمول اين است كه اگر بخش غيردولتي تمايل، قدرت و توان لازم را داشته باشد كه بدون ايجاد انحصار اين زيربناها را ايجاد و آنها را به اندازه كفايت تأمين كند دولت وارد اين امور نمي‌شود. ولي اگر به هر علت بخش غيردولتي نتواند اين فعاليت را در زمان مناسب به انجام برساند و در جامعه ظرفيت ها غيرقابل استفاده باقي بماند آنگاه دولت بايد وارد كار شود. طبيعي است زماني كه دولت ورود به حوزه‌هايي را تقبل كرد و بخش‌هايي را در اختيار گرفت براي انجام بهتر وظايف خود بايد اقتدار داشته باشد. اقتدار دولت يعني آن كه دولت با برنامه‌ريزي كار كند، تزلزل و نوسان در تصميم‌گيري‌ها و امور اجرايي نداشته باشد و ابزار لازم براي انجام امور مربوط به حوزه‌هايي كه دخالت كرده داشته باشد و در عمل اجتماعي، اقتصادي و سياسي خود با قاطعيت عمل كند. اقتدار به اين معنا براي توسعه لازم است.

**اما بسياري از كارشناسان معتقدند دولت مقتدر يعني دولت سركوبگر و يا مجموعه‌اي سياسي كه در همه امور جامعه دخالت مي‌كند. چنين دولتي خود مسؤول توسعه مي‌شود و آن را به سرانجام مي‌رساند. البته اگر سرانجام خيري براي يك ديكتاتوري توسعه‌طلب بتوان در نظر گرفت. اين كارشناسان كشورهاي جنوب شرقي آسيا را نيز مثال مي‌آورند كه در آنها يك دولت بزرگ كه در همه جا نيز حضور داشته است توسعه‌اي مطلوب ايجاد كرد.**

البته تا آنجا كه مطالعات و اطلاعات بنده اجازه مي‌دهد بايد عرض كنم كه واقعيت تجربه توسعه در كشورهايي كه مطرح كرديد به گونه‌اي ديگر بوده است. به طور مثال حكومت اين كشورها هيچ گاه تمام حركات در مقابل دولت را سركوب نكرده است تا از طريق اين سركوب‌ها توانسته باشد ساختارهاي مناسب توسعه اقتصادي را فراهم آورده باشد و پس از دستيابي به درجه‌اي از توسعه اقتصادي، ساختار سياسي به طور ارادي يا تحت فشار شرايط صنعتي توسعه يابد.

به نظر مي‌رسد تجربه اين كشورها به سادگي قابل جمع ‌بندي نباشد. آنچه در اين كشورها اتفاق افتاده اين نيست كه حكومتي با ساختار سياسي «دولت‌سالار» حاكم بوده باشد بلكه حكومت آن جوامع به شدت اجازه داده است كه بخش مردمي‌اش در امور دخالت و مشاركت كنند.

به ويژه آن كه بخش مردمي و غيردولتي اين كشورها در عرصه‌هاي اقتصادي حضور چشمگيري داشته‌اند. البته دخالت دولت‌ها در كشورهاي جنوب شرقي آسيا در حوزه‌هايي بوده كه نتايج مثبتي به همراه داشته و در مابقي حوزه‌ها دخالتي نداشته است.

اين دخالت باعث جلوگيري از شخصيت‌سازي و سركوب مخالفت‌ها نشده است.

به هر حال در جريان توسعه‌يافتگي كشورهاي آسياي جنوب شرقي يك ساختار سياسي متمركز كه هم مخالفت‌ها را سركوب كند و توسعه اقتصادي را محقق ساخته باشد وجود نداشته است.

**آقاي دكتر عظيمي در ايران دخالت دولت در امور اقتصادي بايد چگونه تعريف شود؟ با توجه به اين كه اقتصاد كشور ما دچار ضعف در بخش صنعت و در مقابل نيز داراي بخش تجاري نسبتاً قوي است. در يك نگاه كلي حضور دولت را چگونه تحليل مي‌كنيد و به نظر شما دولت بايد در چه حوزه‌هايي از اقتصاد ايران حضور يابد و چه حوزه‌هايي را نيز واگذار كند؟**

در ابتدا بايد بگويم كه نگرش ما نسبت به بسياري از مسائل اقتصادي بايد مورد بازنگري قرار گيرد چون نگرش ما به مفاهيم نگرش علمي نبوده و غيردقيق است. به عنوان مثال در جامعه امروز، ما به دليل وضعيت بخش خدمات و توزيع كالا كه بخشي از آن سودهاي كلان و بادآورده به همراه دارد و رابطه و دلال‌بازي ركن اساسي آن است، ذهنيتي پديد آمده كه بخش خدمات را در مقابل بخش توليد قرار داده‌ايم و اين طور نتيجه گرفته‌ايم كه بخش خدمات يا حداقل اين كه خدمات بازرگاني بد است و كار خوب همان كار توليد در مزرعه و در كارخانه است. فراموش كرده‌ايم كه بخش خدمات يكي از مهمترين پايه‌هاي رفاه و توسعه هر جامعه مدرن و نو در دنياي معاصر است. فراموش كرده‌ايم كه در مجموعه خدمات هم فعاليت‌هاي آموزشي، بهداشتي، درماني، بانكي، اداري، حقوقي، حمل و نقل، مخابرات و تلفن و مواردي از اين قبيل داريم. بهتر است لحظه‌اي جامعه‌اي را تصور كنيم كه اين فعاليت‌ها را نداشته باشد. آن وقت اهميت بخش خدمات را خواهيم فهميد. امروز بخش كوچكي از اين خدمات دچار دلال‌بازي، احتكار و انحصارشده و به زيان جامعه است ولي آيا مي‌توان جامعه‌اي سالم داشت كه خدمات بازرگاني، واسطه‌گري و خريد و فروش نداشته باشد؟

ما بايد اين ايده را به طور صريح و غيرصريح نپذيريم كه خدمات بد است و توليد (يعني توليد فيزيكي) خوب است. اين را بايد از ذهن دور كرد تا بتوان به تجزيه و تحليل درست مسائل ايران پرداخت و به طور صحيح سياستگذاري كرد. بايد توجه داشت كه از ديدگاه استراتژي حركت اقتصادي در دنياي مدرن بايد به گونه‌اي سياستگذاري شود كه توليد در بخش كارخانه‌اي و مزارع با حداكثر استفاده از تكنولوژي جديد و ماشين‌آلات صورت گيرد. هرچه اشتغال كشور در اين بخش كمتر باشد به نفع مردم است كه از كار خسته‌كننده و يكنواخت كارخانه‌اي دور مي‌شوند. در كنار اين تكنولوژي قوي در كارخانه و زمين كشاورزي، بايد اجازه داد تا بخش خدمات هرچه مي‌خواهد و مي‌تواند گسترش يابد، شغل ايجاد كند و درآمد و رفاه را توزيع كند. اين نكته‌اي بسيار مهم براي كشور و براي سياستگذاري‌هاي اقتصادي جامعه است. به نظر من اگر اين نكته استراتژيك درك و مورد عمل واقع شود مي‌توان اميدوار بود كه ظرفيت بسيار چشمگيري براي ايجاد مشاغل جديد در بخش خدمات ايجاد و بخش بزرگي از مشكل بيكاري‌ها حل شود به طور خلاصه مي‌توان گفت كه نبايد از بزرگ شدن بخش خدمات ترسيد. وقتي بخش خدمات گسترش يافت بايد نگران اين مسأله باشيم كه محتواي فني توليد در كارخانه‌ها و در كشاورزي ارتقا نيابد. آن وقت دچار مشكل جدي خواهيم بود. مثال ديگري كه مي‌توان در مورد نگرش غلط زد اين است كه ما امروز همواره از دولت بزرگ و كوچك صحبت مي‌كنيم فارغ از اين كه دولت بزرگ يا كوچك توسعه را ايجاد نمي‌كند. بلكه دولت كارآ و قدرتمند است كه زمينه بروز و شكوفايي توسعه را به وجود مي‌آورد.

**در پايان اين گفت‌وگو، براي جمع‌بندي مباحث، به عرصه‌هايي كه دولت بايد در آنها دخالت كند اشاره‌اي كرده و ميزان ورود دولت به اين حوزه‌ها را تشريح بفرماييد. به نوعي در نظر داريم تا از هيچ سوي بام توصيه براي عدم دخالت دولت يا تأكيد بر حضور دولت در تمام عرصه‌ها نيفتيم.**

قبل از ورود به اين بحث بايد تأكيد كنم كه امور عمومي كشور، خود به چندين حوزه قابل تميز و تفكيك است. بنابر ماهيت هر يك از اين حوزه‌ها، در مواردي لازم است تا دولت به طور انحصاري فعاليت كند و در مواردي كار بايد به طور كامل به بخش غيردولتي واگذار شود؛ يا حتي در مواردي لازم است تا تشكيلات تلفيقي و مشاركتي دولتي و مردمي به انجام امور بپردازند.

به طور مثال در حوزه امور عمومي به وظايفي برمي‌خوريم كه نوعاً وظايف حاكميتي هستند. امور دفاع، ايجاد نظم و امنيت، دادگستري و وظايفي مشابه از جمله وظايفي است كه انجام اين گونه امور در حوزه فعاليت‌هاي دولتي قرار مي‌گيرند و بخش غيردولتي در اين زمينه‌ها نمي‌تواند نقش برجسته‌اي داشته باشد.

حوزه‌اي ديگر از امور عمومي كشور را مي‌توان تحت عنوان حوزه باز توزيع درآمد و تأمين اجتماعي طبقه‌بندي كرد. اين حوزه از فعاليت‌ها، ضمن آن كه الزاماً بايد وجود داشته باشند در تمامي جوامع مدرن بخشي اساسي از فعاليت‌هاي عمومي جامعه را تشكيل مي‌دهند، حوزه عمل انحصاري دولت نيست، اين حوزه حوزه‌اي است كه علي‌الاصول بايد دولت و غيردولت با هم مشاركت كنند و مشاركت در تمام ابعاد يعني در شكل‌دهي، سازماندهي، تأمين مالي، سياستگذاري و اجرا صورت مي‌گيرد.

البته با توجه به مسؤوليت‌هاي حكومت در اين زمينه، نقش دولت در اين حوزه نقش پررنگي است ولي دولت انحصار تصميم‌گيري ندارد. به عبارت ديگر در چنين حوزه‌هايي دولت حق ندارد هر نوع دخالتي را اعمال كند. بلكه بايد قاعدتاً سازمان، نهاد، مجمع يا نظاير اينها وجود داشته باشد كه ضمن حضور نماينده دولت نمايندگان مراكز ديگر نيز حضور داشته باشند و تصميمات به طور جمعي و نه انحصاري اتخاذ شود.

علاوه بر اين دو حوزه، حوزه ديگري به نام حوزه عمران و توسعه نيز در امور عمومي كشور قابل طبقه‌بندي است. اين حوزه از فعاليت‌ها براي جوامعي مثل ما كه مجبورند در دوره‌اي نسبتاً كوتاه فرآيند توسعه را طي كنند لازم و ضروري است. زيرا با توجه به محدوديت وقت و با توجه به شناخت‌هاي موجود و علمي در زمينه توسعه، نمي‌توان اين امر را به تصادف و به تجربه و خطا سپرد.